



Short Stories of the Month

داستان‌های کوتاه ماه خرداد

عنوان و نام پدیدآور: داستان‌های کوتاه ماه خرداد • مؤلف: انتشارات اوارد • ترجمه: الناز اسماعیلی • ویراستار: آزاده سیفی.
مشخصات نشر: تهران: خانه‌ی کاغذی، ۱۴۰۳ • مشخصات ظاهری: ۴۰ ص: مصور(رنگی) • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۶۶-۶۳-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیپا • یادداشت: زبان: انگلیسی-فارسی.

یادداشت: این کتاب ترجمه‌ی بخشی از کتاب «365 bedtime stories» است • یادداشت: مخاطب: ۵+

موضوع: داستان‌های کوتاه انگلیسی

شناسه افزوده: اسماعیلی، الناز، ۱۳۶۲-، مترجم • شناسه افزوده: انتشارات اوارد

شناسه افزوده: Award Publications Limited • رده بندی دیویی: ۹۱۴/۱۵۸۲۳

شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۸۳۱۳۳ • اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ناشر: خانه‌ی کاغذی

مدیرمسئول: الناز اسماعیلی

عنوان کتاب: داستان‌های کوتاه ماه خرداد

از کتاب 365 Bedtime Stories

مؤلف: انتشارات اوارد

ترجمه: الناز اسماعیلی

قطع: وزیری. چاپ: سیمرغ. صحافی: تابش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه - چاپ اول ۱۴۰۴

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۶۶-۶۳-۴





Toothache

“Owww!” groaned Percy. “My tooth hurts!” And he rubbed his cheek. Percy had been complaining for days about his toothache, but there was nothing Luke could do - Mum said there was no such thing as a teddy bear dentist. But then Luke had an idea.

In his school library, there were books with pictures of cures for toothache from the olden days. So Luke borrowed his dad's handkerchief and sat Percy down on a chair. He wrapped Percy's head in the handkerchief and tied a neat knot to hold it in place. “The book said this would make you feel better,” Luke explained.

Percy gingerly patted the handkerchief. He felt better already. And before long his toothache had totally gone.



دندان درد

«آی!» پرسی ناله کرد. «دندانم درد می کند!» و گونه اش را مالید. پرسی چندین روز بود که از دندان دردش شکایت می کرد اما **لوک**، کاری از دستش برنمی آمد - مامان می گفت: دندان پزشکی مخصوص خرس های عروسکی وجود ندارد! اما بعد، **لوک**، فکری به ذهنش رسید. در کتابخانه ی مدرسه اش، کتاب هایی با تصویرهای درمان های قدیمی برای دندان درد وجود داشت.

پس **لوک**، دستمال پدرش را قرض گرفت و پرسی را روی یک صندلی نشان داد. او دستمال را دور سر پرسی پیچید و گره ای مرتب زد تا در جای خود محکم بماند. **لوک** توضیح داد: «کتاب گفته بود این کار باعث می شود احساس بهتری داشته باشی.» پرسی با احتیاط دستمال را لمس کرد. او همین حالا هم احساس بهتری داشت و خیلی زود دندان دردش کاملاً از بین رفت.

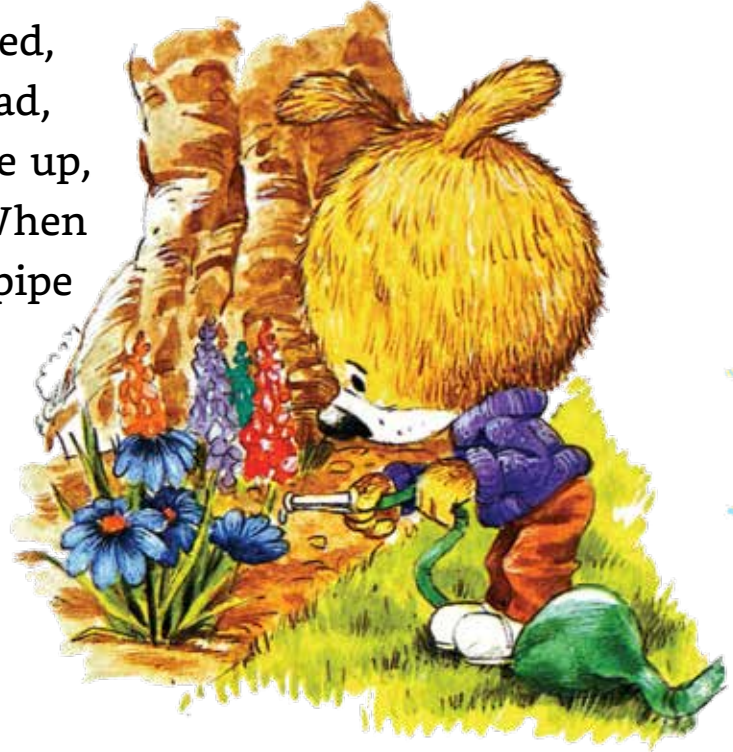


The Drought

The hot summer weather had caused a drought,
And poor little Scamp was beginning to doubt, If his
flowers would have the power to grow-Especially
when no water would flow from the garden hose he
took from the shed.

Bewildered, confused,
Scamp shook his head,
He was about to give up,
fearing the worst, When
he spotted the hosepipe
ready to burst!

He lifted his foot
and the problem
was sorted, Finally
his flowers were
happy and watered!



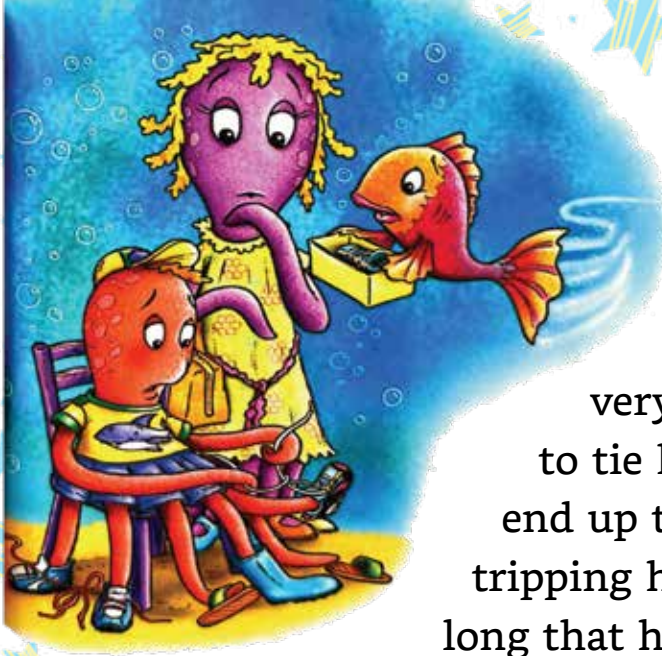
خشک سالی ۲

تابستان داغ، باعثِ خُشک سالی شده بود و **اسکامپ** کوچولوی بی‌چاره، کم‌کم به این فکر افتاده بود که آیا گل‌هایش توانِ رشد کردن دارند یا نه - به‌خصوص وقتی که از شلنگِ باغ که از انبار گرفته بود، هیچ آبی بیرون نمی‌آمد.

گیج و سردرگم شده بود، سرش را تکان داد، داشت ناامید می‌شد و بدترین‌ها را تصوّر می‌کرد، که ناگهان چشمش به شلنگ آب افتاد که داشت می‌ترکید!
پایش را بلند کرد و مشکل حل شد، بالأخره گل‌هایش شاد و سیراب شدند!



Otis Octopus

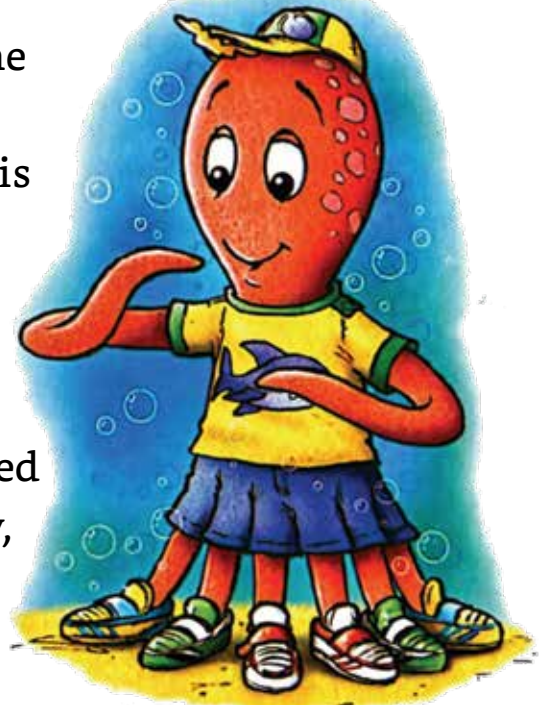


With a shoe on the end of six of his eight legs, Otis Octopus always got very muddled when he tried to tie his laces. He would often end up tying his shoes together and tripping himself up! It always took so long that he was often late for school. One day his mum announced, "Otis, you need some new shoes." Otis groaned. He didn't like shopping.

At the shop, Otis tried on lots of shoes, but none of them were quite right. He wasn't very good at tying the shoes with laces, and sandals and boots just slipped off his feet. Poor Otis.

Then his mum spotted some shoes that he hadn't tried. They were different from his usual ones.

On these shoes, there was a sticky strip to fasten them up with. "Mum, I can do up these shoes by myself!" smiled Otis. His mum was so happy, she bought him three pairs.



اوتیس اختاپوس



اوتیس اختاپوس، در شش تا از هشت پایش کفش به پا داشت، اما هر بار که می خواست بندهای کفشش را ببندد، حسابی گیج می شد. او اغلب، بند کفش هایش را به هم گره می زد و زمین می خورد! این کار، همیشه آن قدر طول می کشید که بیش تر وقت ها دیر به مدرسه می رسید. یک روز مادرش گفت: «**اوتیس**! تو به کفش های جدیدی نیاز داری.» **اوتیس** ناله کرد. او از خرید کردن خوشش نمی آمد.

در مغازه، **اوتیس** کفش های زیادی را امتحان کرد، اما هیچ کدام از آن ها مناسب نبودند. او در بستن بندهای کفش خیلی مهارت نداشت و دمپایی ها و چکمه ها هم از پایش لیز می خوردند. بیچاره **اوتیس**! سپس، مادرش کفش هایی را پیدا کرد که **اوتیس** آن ها را امتحان نکرده بود. آن ها با کفش های همیشگی اش فرق داشتند. روی این کفش ها یک نوار چسبی بود که با آن بسته می شدند. **اوتیس** لبخند زد: «مامان، من می توانم این کفش ها را خودم ببندم!» مادرش آن قدر خوشحال شد که سه جفت برایش خرید!



Ants

Since the dinosaurs, ants have been around, in every continent they are found. Some can live to be 30 years old, their strength and intelligence is something to behold! Some can carry ten times their weight, and make rafts in a flood. Aren't ants just great!

مورچه ها



از زمان دایناسورها، مورچه ها وجود داشته اند و در هر قاره ای می توان آن ها را یافت! برخی از آن ها می توانند تا ۳۰ سال عمر کنند، قدرت و هوش آن ها شگفت انگیز است! برخی ده برابر وزن خود را حمل می کنند و در سیلاب ها قایق می سازند! آیا مورچه ها فوق العاده نیستند؟